

«آوازهای کوچکی برای ماه»، نامه‌های فلور و ساند منتشر شد

شناخت نویسنده و زمانه‌اش از دل نامه‌ها

«آوازهای کوچکی برای ماه» مجموعه‌نامه‌های گوستاو فلوریر و ژرژ ساند است. دوستی گوستاو فلوریر نویسنده «مادام بوواری» و ژرژ ساند بانوی نویسنده، هم‌رنگ و بوی عشق دارد و هم‌باور و احترامی دوجانبه است. نامه‌نگاری این دو شمایل بزرگ قرن نوزدهم حال و هوای زندگی روشنفکران، نویسندگان، اشراف، دعواهای ادبی، سلیقه و نگاه‌های متفاوت به هنر و ادبیات در قرن نوزدهم را ترسیم می‌کند. بخشی از ادبیات که اتفاقا واقعیات بیشتری را پیش‌روی مخاطب قرار می‌دهد، از لوای مکاتبات نویسندگان با عزیزان و دوستانشان است.

از این میان اگر بتوان اثر درخشانی از دو نویسنده اثرگذار قرن نوزدهمی که اتفاقا در مقام دو دل‌داده نیز هستند، نام برد باید از مکاتبات ژرژ ساند و گوستاو فلوریر سخن به میان آوریم که اگر تنها بیانگر بخشی از بیوگرافی این دو نویسنده باشد، اثری ارزشمند برای شناخت ابعاد شخصیتی و جریان‌های روزگار آنان است.

دو شخصیت بزرگ ادبیات و اندیشه با نوشتن نامه‌به‌یکدیگر میراثی‌گران‌بها را برای آیندگان به یادگار گذاشته‌اند.

کتاب «در ستایش عقل»، اثر مایکل لینچ منتشر شد

چرا عقل اهمیت دارد؟

در سال‌های اخیر، شکاکیت درباره ارزش علمی عقل حتی در آکادمی علمی نیز پدیدار شده است. بسیاری از فیلسوفان و روان‌شناسان ادعا می‌کنند که دلیل‌هایی که برای عمیق‌ترین دیدگاه‌هایمان به دست می‌دهیم اغلب چیزی نیستند جز سعی در توجیه آنچه از قبل به آن باور داریم. «در ستایش عقل» استدلالی برضد این ادعا به دست می‌دهد.

به گزارش ایبنا، نویسنده این اثر، مایکل لینچ، که فیلسوفی آمریکایی است درصدد نقد آن چیزی است که می‌توان «عقل‌گرایی حداکثری» نام‌نهادش، گرچه او این تعبیر را به کار نمی‌برد. او برای نجات عقل‌گرایی، نسخه‌ای انتقادی از عقل‌گرایی می‌پروراند که اشکال‌های منتقدان عقل‌گرایی را جدی می‌گیرد و به آن پاسخ می‌دهد. مسئله شک مدام به گزاره‌های عقلی از این رو در کتاب «در ستایش عقل» برجسته می‌شود که بسیاری از تبیین‌های عقلی برای مردم در نهایت تنها یک باور، یا حس یا ایمان کورکورانه تلقی می‌شود. در ادامه همین تلقی نیز این پرسش در کتاب مطرح می‌شود که با توجه به شکاکیت مردم، چرا شالوده‌های علم را محکم‌تر از هر چیز دیگری می‌پنداریم؟ اما مسئله مردم و شک آن‌ها تنها مسئله کتاب نیست و به سرعت، متن به سمت بررسی عقلانیت در سیاست می‌رود. کتاب در ستایش عقل، با این پرسش اساسی که چرا دموکراسی و امدار عقلانیت است موضوع‌های مختلفی را پیش می‌کشد، از جمله می‌توان به مواردی همچون امید و عقل، خواب و خیال محض، سنت و عقل سلیم، سنت مقدس انسانیت و حقیقت و غم فراق اشاره کرد.

هدف کتاب این است که هم از ارزش دلیل‌آوری در گفت‌مان عمومی دفاع کند و هم از ارزشمندی برخی از اصول در قیاس

با برخی اصول دیگر. به طور ویژه هدف این کتاب این است که از اصولی دفاع کند که رویکرد علمی به جهان را شکل داده‌اند.

در ستایش عقل

نویسنده: مایکل پ. لینچ

مترجم: یاسر میردامادی

ناشر: فرهنگ نو، چاپ نخست ۱۴۰۲

۱۸۲ صفحه

قیمت: ۲۰۰ هزار تومان

هشتاد و دومین شماره فصلنامه مترجم منتشر شد

نگاهی به کارنامه ابراهیم گلستان مترجم

گروه فرهنگ و ادبیات‌هشتادودومین شماره فصلنامه مترجم با تصویر ابراهیم گلستان روی جلد و مطالبی در بزرگداشت او منتشر شد. ابراهیم گلستان بیشتر به فیلم‌سازی و نویسندگی شهره بود، اما دستی در ترجمه هم داشت و آثار مهمی را به فارسی برگرداند. شاید مهم‌ترین کار گلستان مترجم، به فارسی برگرداندن داستان «زندگی خوش و کوتاه فرنیسیس مکومبر» از ارنست همینگوی در سال ۱۳۲۸ و معرفی او به ایرانیان بود. این کتاب زمانی منتشر شد که همینگوی هنوز نوبل نبرده بود و تقریباً برای فارسی‌زبانان داخل کشور، نویسنده‌ای ناشناخته بود.

«هالکبری فین»، «کشتی شکسته‌ها» و «دون ژوان در جهنم» از دیگر ترجمه‌های ابراهیم گلستان بود. حالا فصلنامه مترجم در نخستین شماره‌ای که پس از مرگ گلستان منتشر کرده، صفحاتی را به او و کار ترجمه‌اش اختصاصی داده است.

شماره ۸۲ فصلنامه مترجم با قیمت ۸۰ هزار تومان منتشر شده است.

زین‌قنبر

- ناوبراسته ✕
- پشت‌میزنشسته، شروع به نوشتن مقاله‌های کنم.
- وبراسته ✔

- پشت‌میزمی‌نشینم و شروع به نوشتن مقاله‌های کنم.
- نکته 📌

کاربردوجه وصفی به جای فعل در نوشته‌های امروز فراوان است؛ بهتر است از به کار بردن آن پرهیز کنیم.

#زین-قنبر فارسی

شماره

شماره ۱۰۰
۳ روزه
۸ آبان ۱۴۰۲
۲۳ شهریور ۱۴۰۲



فرهنگ و ادبیات

شاعری از جنس دردهای مردم

۲روایت درباره قیصر امین‌پور به مناسبت سالروز درگذشت او

عاطفه رنگ آمیز طوسی/شاعر



نوشتن درباره شاعری که معتقد است «گل‌ها همه آفتابگرداند، و خود، اردیبهشت‌ماه چشم‌به‌زیبایی‌های جهان گشوده‌است و در پاییز دوستداران کلمات نجیب و شخصیت محبوبش را ترک گفته است، مانند این است که دم غروب ایستاده باشی وسط مزرعه آفتابگردان و ببینی که «مثل چشمه مثل رود، هستی و روحی از» تنفس صبح، در اعماق جانت نشست‌ه است که بی‌بال‌پریدن، را برایت ممکن می‌کند. قیصر امین‌پور، زاده خوزستان است، زاده خطه‌ای که در آن کرخه‌به‌آرامی از کنار خواب نخلستان‌ها می‌گذرد و کارون سخنی انگار بر دست‌های مردمانش جاری است. او جنگ را دیده است و حماسه را می‌شناسد. با دانش و جان آگاه است و در جای جای شعرهای تأثیرگذارش دغدغه مردم وطنش را دارد:

دردهای من

گرچه مثل دردهای مردم زمانه نیست

درد مردم زمانه است

مردمی که چین پوستینشان

مردمی که رنگ روی آستینشان

مردمی که نام‌هایشان

جلد کهنه شناسنامه‌هایشان

درد می‌کند.

چندی پیش در محفلی ادبی با استاد محمدکاظم کاظمی درباره تأثیر تشویق و حمایت از شاعران تازه‌کار گفت‌وگو می‌کردیم. من از خاطره‌ای دور یاد کردم مربوط به ایام نوجوانی و تازه وارد دنیای شعر و شاعری شدیم. از اولین و آخرین دیدارم با دکتر قیصر امین‌پور گفتیم در نگارخانه فرخ مشهد و از تشویق صمیمانه و البته سنجیده و هوشمندانه او در آن روز به یاد ماندنی که نه موجبات غزه شدن به خودم و بضاعت ادبی‌ام را در اوایل راه فراهم کرد و نه سبب شد احساس کنم در آینده‌ای نزدیک از موفقیت در عالم شعر و ادبیات خیلی فاصله دارم. اینجا بود که استاد کاظمی هم یاد خاطره اولین دیدارش با قیصر افتاد و آن را روایت کرد. روایتی که نشان از نگاه ویژه قیصر امین‌پور به جوان‌ها و تازه‌کارهای شعر داشت. قیصر امین‌پور یکی از شاعران مطرح کودک و نوجوان نیز هست، «عباسعلی سپاهی یونسی، شاعر کودک و نوجوان نام‌آشنای خراسانی و روزنامه‌نگار هم تاگفته‌های شنیدنی از اولین تجربه دیدار و مواجهه با قیصر شعر ایران دارد. آنچه در پی می‌آید، روایت این دو شاعر از اولین آشنایی با قیصر امین‌پور است.

شکسته بال نبودیم، این را قیصر گفت



شاعر و روزنامه‌نگار
محمد کاظم کاظمی

«سال ۶۸ شاعر بیست و یکی‌دوساله و تازه کاری بودم و به تهران رفته بودم. دوست داشتم در جلسه‌های شعر شاعران مطرح آن دوران شرکت کنم. می‌دانستم جلسه شعری هست در بازارچه کتاب که مرحوم امین‌پور مجری آن است. با یوسفعلی میرشکاک همراه شدم و به آن جلسه رفتم. من خیلی دوست داشتم در این جلسه شعرخوانی داشته باشم، اما متأسفانه بحثی ادبی بین شعرا پیشامد کرد و فرصت نشد شعری بخوانم و خب به اقتضای احوال جوانی کمی دلگیر شدم. بعد از جلسه مرحوم قیصر به من که چهره جدید و جوانی بودم برایشان که در این جلسه حاضر شده است، نزدیک شد و گفت‌وگو و حال‌و‌حوالی با هم کردیم و به نوعی ایشان از من دل‌جویی کردند و من هم بیتی از بیدل خواندم که چنین است: خوشم که عشق نکرد امتحان بازورم... هنوز مصراع دوم که می‌گوید: شکسته بالی من در قفس نهان گردید را نخوانده بودم که قیصر پیش‌دستی کرد و گفت: نه! شما اصلاً هم شکسته‌بال

نیستید و مشخص بود که این شعر بیدل را در خاطر دارم و خلاصه من را مورد مهربانی و تفقد خود قرار داد. تا اینکه سه چهار سال بعد دوباره فرصت دیدار ایشان برایم در جلسه شعر جوان پیش آمد و قیصر شعرهای شاعرانی را تقدیم کرد که در کنگره شرکت کرده بودند. در این فاصله شعر من هم بیشتر رشد کرده بود و تازه آن شعر مسافر را سروده بودم: و آتش چنان سوخت بال و پرت را (...). قیصر آن روز خیلی من را تشویق کرد و نکات شعرم را بررسی کرد. این برایم خیلی مؤثر بود. نکته مهم در شعر قیصر به نظر من «جامعیت و تعادل» در شعر اوست. جامعیت به این معنی که او در قالب‌ها و موضوع‌های مختلف شعر سروده است از جنگ و ظهور موعود گرفته تا موضوع‌های اجتماعی و زندگی روزمره و شهری انسان‌ها و مضامین عاشقانه و... طیف موضوع‌های مختلفی که این شاعر سراغشان رفته طبعیتاً طیف وسیعی از مخاطبان را برای او فراهم آورده است. ویژگی دیگر یعنی تعادل در شعر او این است که در هیچ کدام از عناصر شعری و موضوع‌ها، کارش به افراط نکشیده است و مخاطب را دل‌زده نمی‌کند. به همین علت شعر امین‌پور، شعری متنوع و دارای محبوبیت بین مخاطبان است و ماندگار شده است.»



شاعر و روزنامه‌نگار
عباسعلی سپاهی یونسی

«زنده یاد قیصر امین‌پور نازنین ترین وجود شریفی بود که می‌شناختم. از اولین باری که در دوره دبیرستان برای دیدنش مسیر هزار کیلومتری زادگاهم یونسی تا تهران را طی کردم تا همین امروز که چند سال از رفتن او گذشته است، عشقم به او به همان شدت دوره نوجوانی است که ادبیات برایم جدی تر شده بود. هر وقت گذرم به تهران می‌افتاد حتما سری به سروش نوجوان می‌زدم، به آن اتاق پر از انرژزی خوب، همان اتاقی که قیصر پادشاه بی‌تاج و تخت آن بود. بادم هست تازه کتاب «به قول پرستو»، از قیصر چاپ شده بود. ارتباطات مثل این روزها این همه راحت نبود برای همین با خواندن خبر چاپ کتاب تازه اش، خوش حالی‌ام را در قالب نامه‌ای برایش نوشتم و همراه شعر تازه‌ای فرستادم. مدتی بعد نامه‌ای از قیصر به نشانی دانشگاه آمد و بسیار خوش‌حالم کرد، چرا که او کتاب تازه اش را برایم فرستاده بود. قیصر هرچه بود و هرچه داشت همه نازنینی و مهربانی بود. به همین دلیل هرگز نمی‌توانم او را فراموش کنم، برای همین است که هنوز وقتی شعرخوانی اش را می‌بینم، ناگهان حالم عوض می‌شود و دل‌تنگی شدیدی همه وجودم را فرا می‌گیرد. روحش غرق نور.»

سری میان سرها



روزنامه‌نگار و سردیس‌نویز استانی
علیرضا حیدری

مطبوعاتی‌ها خوب می‌دانند چه می‌گویم، در آن سال‌هایی که نمایشگاه سراسری مطبوعات در تهران برگزار می‌شد، یکی از کارهای جدی اهالی غرغه‌ها پیدا کردن شخصیتی بود تا با او مصاحبه کنند. معمولاً یکی

دونفری حواسشان به دوروبر بود تا اگر وزبری، وکیلی یا به قول

امروزی‌ها از سلبریتی‌ها کسی به چشمشان خورد، از باب «در دل دوست به هر حيله ره‌ی باید کرد، به لطایف الحیلی!» او را به غرقه دعوت می‌کردند و

مصاحبه‌ای انجام می‌شد و فردی آن روز هم تیترو عکس روزنامه بود. آن سال -درست در خاطرم نیست ۸۴ بود یا ۸۵- در نمایشگاه بودم و باید روزم را دست پر به پایان می‌رساندم و برای روزنامه‌ای که کار می‌کردم، چند مهمان به غرقه می‌آوردم.

در روزهای پایانی نمایشگاه که به طور معمول نمایشگاه شلوغ‌تر از روزهای قبل بود، در میان انبوه جمعیت، چشمم به مردی بلند قامت افتاد که کمی دورتر به آرامی قدم می‌زد. خوش حال شدم که کسی را یافته‌م که دلم

هم به آن رضا بود. احتمالاً به جز مطبوعاتی‌ها که سبک و سیاق ادبی‌شان قوی‌تر بود، دیگران کمتر او را می‌شناختند. مشتاقانه به سمش رفتم؛ صدایش زدم و پس از مختصر احوال‌پرسی، به غرقه دعوتش کردم. قامت رشیدش در برابر بیماری چندساله تکیده شده بود. چهره زرد آن مرد مهربان و دوست‌داشتنی و صدای کم‌جانش نشان می‌داد که رنج زیادی می‌کشد و دردی طاقت‌فرسا دارد. فروتنانه به غرقه آمد و مهمان ما شد. در طول این همه‌سالی که به نمایشگاه مطبوعات می‌رفتم و بسیار مهمان به غرقه‌مان می‌آمد و گفت‌وگو می‌کردیم، فقط اوست که در خاطرم مانده است و نیم‌ساعت

هم‌کلامی با شاعری نام‌بردار، جریان‌ساز و البته انسانی نیک‌خو چون قیصر امین‌پور را هرگز از یاد نخواهم برد. از شعر گفتیم و شنیدیم. چندان نای حرف زدن نداشت، اما از شعر جوان که همیشه پشتیبان آن بود و دغدغه‌اش گفت، چه از تجربه دوران «سروش نوجوان» و چه از شعر دانشجویی که در دانشگاه تدریس می‌کرد. شاید پر بیراه نبود که سال‌ها بعد، جایزه کتاب سال شعر جوان به جایزه قیصر امین‌پور، نام‌گذاری و اهدا شد. به یادش آوردم. یادداشتش در سروش نوجوان را با عنوان «حرف‌های خودمانی» از دوران کار در این نشریه خیلی راضی بود.

نشریه‌ای که اولین شماره‌اش در فروردین ۱۳۶۷ وارد کیوسک‌های روزنامه‌فروشی شد و توانست بسیاری از نوجوانان دهه شصت و هفتاد را به خود همراه و نسل جدیدی از نویسندگان و شاعران را تربیت کند. قیصر که پانزده سال سردبیر این نشریه بود در جایی گفته بود: «من یک جوان بیست‌ساله بودم که از پله‌های انتشارات سروش بالا رفتم و یک میان‌سال چهل‌ساله که استعفا دادم و از پله‌ها پایین آمدم»، دغدغه جوان و شعر جوان او را مأنوس با جوانان کرده بود و البته تواضع و گشاده‌رویی‌اش به این ارتباط بیشتر کمک می‌کرد. شعر جوان را سرمایه‌فردای ادبیات می‌خواند و به برخی استعداد‌های جوان که زبان

نوبی دارند، غبطه می‌خورد. خیلی حال‌روز خوشی نداشت که بیشتر حرف بزند، از بیماری و درد کلیه‌اش که پرسیدم، فقط گفت: می‌سازم! گپ ما هم کوتاه بود، هم تلخ و هم شیرین!

در این روزهایی که غزه به خون نشست است، دریغم می‌آید نوشته‌ام را با شعر «پنجره» او بنبدم که برای فلسطین سرود، شعری که نوید پیروزی مردم فلسطین از آن به مشام می‌رسد. نماد «پنجره»، و اشاره به راهی برای باز شدن هوایی تازه در فلسطین و به ویژه این مصرع که «یک ذره راه مانده به تسخیر پنجره»:

در انتهای کوچه شب، زیر پنجره قومی نشسته خیره به تصویر پنجره

این سوی شیشه، شیون باران و خشم باد

در پشت شیشه بغض گل‌گیر پنجره اصرار پشت پنجره گفت‌وگو بس است

دستی برآوریم به تغییر پنجره تا آن که طرح پنجره‌ای نودا فکنیم دیوار ماند و حسرت تصویر پنجره

ما خواب دیده ایم که دیوار شیشه ای است

اینک رسیده ایم به تعبیر پنجره تا اقتاب را به غنیمت بیآوریم

یک ذره راه مانده به تسخیر پنجره جز با کلید ناخن ما وا نمی‌شود قفل بزرگ بسته به زنجیر پنجره